

«تمثیل صفای می و لطافت جام»

دکتر فرهاد دیوسالار<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده مقاله:

ادبیات نمایشگاه اندیشه‌ها و افکار ملت‌هاست که فرهنگ هر ملتی در آن به منصفه ظهور می‌رسد. هنر شاعر و نویسنده این است که جمال طبیعت را آنگونه که هست یا همان طور که ذوق‌ها طالب آن هستند با زیبایی در تمام ابعادش پیوند داده و در قالبی زیبا منعکس سازد. به طوری که هم افکار و اندیشه‌های زیبا، لطیف و عمیق را در آن جمع کند و هم دلکش‌ترین و دلنوازترین تصویرها و تخیلات ذهنی و ساختارها را به خدمت گیرد. ادبیات عرفانی ملل مشرق زمین از اینگونه تابلوهای زیبا که انواع جلوه‌ها را به خوبی مجسم می‌کند، سرشار و غنی است. یکی از این شاعران صاحب بن عباد است که رباعی بی نظیر او نقل محافل و مجالس ادبا، شعرا، عرفا و متصوفین شده است. صاحب در رباعی خود که تمثیل صفای می و لطافت جام است، یکی از مسائل لطیف و دقیق را که موجب قیل و قال و بحث و جدال‌های ظاهراً بی‌مورد شده است و در حقیقت ناشی از اختلاف در فهم اصلی خود کلمه می‌باشد را بسیار زیبا و جالب منعکس کرده است.

حال در این مقاله سعی بر آن است که این رباعی زیبا و دلکش را که با بهره‌گیری از اصطلاحات خمیری به موضوع - وحدت وجود و اتحاد - اشاره دارد و مورد استفاده بسیاری قرار گرفته است بررسی کنیم.

کلید واژه‌ها:

صفای می، لطافت جام، وحدت وجود، صاحب بن عباد، اصطلاحات خمیری، عرفا.

---

1- divsalarf@yahoo.com

## پیشگفتار

خمر از موضوعاتی است که از دیر زمان با رویکردهای مختلف به آن توجه شده است. بعد از اهتمام و عنایت زیاد اشخاص به خصوص شاعران به آن به عنوان نوعی غرض شعری در وادی ادبیات نمود پیدا کرد. خمیریات به عنوان یکی از اغراض شعری از زمان‌های دور مورد توجه قرار گرفت. در دوران قبل از اسلام، به خاطر ارتباط عرب جاهلی با تمدن روم و ایران و آشنایی او با مظاهر و پدیده‌های آن تمدن‌ها زیاد به موضوع شراب و وصف آن پرداخته‌اند که در شعر اُعشی نمود پیدا کرد و شاعر جاهلی با طبع قوی و غنی که داشته این مفاهیم لطیف را در شعر خود آورده و به آن روح و لطافت بخشید. پس از رکود آن در عصر صدر اسلام به خاطر احکام اسلامی مبنی بر حرام بودن آن، شعر خمیری نیز دچار رکود شد تا در عصر اموی کم‌کم با نوعی شک و دودلی در خصوص حرام و حلال بودن و توجیهاتی برای حلال ساختن آن یکبار دیگر از سوی برخی خلفا و شاعران دربار مجال بروز یافت تا در عصر عباسی توسط ابونواس به عنوان فنی مستقل و قائم به ذات شد.

از اواخر قرن دوم کم‌کم در حوزه جدیدی وارد شد که آن تبدیل از حالت مادی به روحی می‌باشد و در این مرحله است که صوفیان و عارفان از آن به عنوان شراب عشق الهی تعبیر کرده و حالات روحی و درونی خود را با تعبیرات مختلف رمزی از شراب بیان می‌کنند. ابن فارض مصری در قرن هفتم این وجه از شعر خمیری را به اوج رساند. مفاهیم مختلف فلسفی و عرفانی چون وحدت وجود، حقیقت وجود، ماهیات و آمیخته شدن ذات الهی با ذات انسانی در این دوره با این تعابیر خمیری بیان شده است. شعرا تعابیری لطیف و معنای رشیقی را در زمینه‌های فوق در قالب شعر ریخته‌اند.

خمیریات با توجه به به کارگیری رمز و نماد، پایه و اساس و در عین حال از منابع بسیار بزرگ ادبیات صوفیه است و شاید بتوان گفت که قصیده‌های خمیری ابونواس به خاطر تجدد و

نوآوری موجود در اشعارش، در شعرهای عرفانی و صوفیانه متجددین تأثیر بسیاری گذاشت. الفاظ و تعبیری که او در اشعارش به کار گرفته از قبیل: خمر، مستی، شادی و پیاله در ارتباط با رازهایی است که در خصوص مستی نسبت به خداوند و شراب روحی و لذت رسیدن به ذات حق و اتصال به اوست.

مفاهیم عرفانی جام، می، پیاله، شراب و باده و ... در زبان و ادبیات ما زیاد رواج یافته‌اند. درک‌ها و طرز تلقی‌های مختلفی از آن‌ها شده که خود از نوع نگرش و جهان‌بینی اشخاص ناشی می‌شود. آنچه قرآن در به کارگیری این الفاظ و اصطلاحات استفاده کرده، همان شراب الهی با ویژگی‌های خاص خود می‌باشد که شراب دنیایی منحصر به برخی از ویژگی‌ها و خصیصه‌های آن است.

علاوه بر آیات زیادی از قرآن در خصوص این الفاظ و واژه‌ها - که به برخی از این آیات اشاره خواهد شد - متون ادبی ما هم که برگرفته از فرهنگ اسلامی - ایرانی ماست، اشعار زیادی در این خصوص سروده شده است که علی‌رغم حرام بودن آن‌ها، این همه الفاظ و اصطلاحات گوناگون در خصوص می، شراب، جام و باده و ... در فرهنگ و ادبیات ما وارد شده است و شعرای عارف و عرفای شاعر اصرار زیادی برای استفاده از تعبیرات فوق داشتند. البته این عبارات منشأ قرآنی داشته و به عنوان کلید واژه‌های مهم عرفان اسلامی ما هستند. اگر چه با وجود خمیر مایه پاک دینی، به دلیل استفاده‌های بی‌مورد و کج فهمی‌ها دچار ناخالصی‌هایی نیز شده‌اند. ولی نکته مهمی که باید بدان اشاره نمود، این است که چشمه جوشان و پر جوش و خروش قرآن منبع جویبارهای مختلف فرهنگ و ادب ما است. مصطلحات فوق نیز از آن بی‌بهره نمانده و وارد ادبیات ما شده‌اند.

شعرا با بهره‌گیری از سرچشمه فیاض قرآنی احساسات و مکنونات قلبی و درونی خود را با ابزار شعر در این خصوص بیان نمودند؛ چرا که شعر در طول تاریخ از ابزار مهم و شاید مهم‌ترین ابزار برای بیان انتقال و تحریک احساسات بشری و القا خواسته‌ها بوده و هست.

حال در این جا به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوًا فِيهَا وَلَا تَأْتِيمًا (سوره طور، آیه ۲۳).

یعنی: جام را طوری از دست هم بگیرند گویی که با هم منازعه می‌کنند، در حالی که آنجا

لعو و باطل نیست.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ . بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ . لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ يُنْزَفُونَ (سوره

صافات، آیات ۴۵ تا ۴۷).

یعنی: جام شرابی زلال و لذتبخش بر آنان دور داده می‌شود که در آن ضرر و فساد نیست و از آن مست نمی‌شوند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنَزَّفُونَ (سوره واقعه، آیات ۱۷-۱۸-۱۹).

یعنی: پسرانی جوان و همیشگی اطراف آن‌ها به خدمت می‌گردند. با کوزه‌هایی بلورین و جام‌هایی پر از شراب ناب. نه دچار سردرد شوند و نه رنج مستی کشند.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا... وَكَأْسًا دِهَاقًا (سوره نبا، آیات ۳۱ و ۳۴).

یعنی: برای پرهیزگاران مقام گشایش و آسایش است... و جام‌های پر از شراب.

و يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مَزَاجُهُا زَنْجَبِيلًا (سوره دهر، آیه ۱۸).

یعنی: در آنجا شرابی که طبعش چون زنجبیل است به آن‌ها نوشانده می‌شود.

و سَقِيهِمْ رُبَّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (سوره دهر، آیه ۱۸).

یعنی: و پروردگارشان به آن‌ها شرابی پاک و گوارا نوشانند.

و أَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَ... (سوره محمد، آیه ۱۵).

یعنی: و نهرهایی از شراب است که برای نوشندگان لذتبخش است.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَتْ مَزَاجُهَا كَافُورًا (سوره دهر، آیه ۵).

یعنی: نیکوکاران از شرابی می‌نوشند که مزاج و طبع آن از کافور است.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ. خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ. وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عِينًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (سوره مطففین، آیات ۲۵ تا ۲۸).

یعنی: شرابی ناب و سر به مهر به آن‌ها نوشانده می‌شود که مهر و موم آن مشک است پس

باید که برای آن مسابقه‌دهندگان از هم سبقت گیرند.

یکی از اشعار معروف و رایج در میان سخنان حکما، عرفا، شعرا، ادبا و متصوفین در

زمینه‌های مختلفی که به صورت ضرب‌المثل هم در آمده است و بیانگر وحدت و انسجام قوی

میان دو چیز می‌باشد و نقل محافلشان می‌باشد، رباعی است که "صاحب بن عبّاد" آن را

سروده است. صاحب به دلیل روانی قلمش و فهم خوب و دقیق حقایق، توانسته پیچیدگی‌های

سخت فلسفی و عرفانی را با قالبی زیبا و نظم شیوا و در عین حال با زبانی ساده و قابل فهم،

گره‌گشایی کند تا در ترویج و نشر افکار عرفانی بسیار مؤثر باشد و این همان رباعی است:

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ وَ تَشَابَهَا فَتَشَاكَلِ الْأُمُورُ  
فَكَأَنَّ مَا خَمِرٌ وَ لَا قَدَحٌ وَ كَأَنَّ مَا قَدَحٌ وَ لَا خَمِرٌ

جام رقیق است و شراب نیز رقیق، شباهت زیادی با هم یافته‌اند و امر مشکل شده است. پس گویی شراب است و قدح نیست و گویی قدح است و شراب نیست و به خاطر شدت لطافت در هم تنیده شده‌اند.

هم پیاله و هم می، هر دو چنان صاف و شفاف شده‌اند که به هم شباهت زیادی پیدا کرده و تشخیص را پیچیده ساخته‌اند. گویی که شرابی بدون پیاله است و باز تصور می‌کنی که پیاله‌ای است بدون شراب. درک ابیات بسیار زیبا و شرحش را بسیار مشکل می‌نماید.

رباعی فوق به صورت شاهد مثال در کتاب‌ها و مراجع مختلفی از جمله ریحانة الأدب جلد ۱، ص ۳۵۸ / اسفار أربعه ج ۲، ص ۳۴۵ / أعيان الشيعة ج ۱۱، ص ۳۲۷ / وفيات الأعيان ج ۱، ص ۲۰۸ / نهاية الإرب ج ۷، ص ۴۴ و ... ذکر شده است.

همچنین در قسمت تشبیه مقلوب در کتاب "جواهر البلاغه" به عنوان شاهد مثال آمده است. تشبیه مقلوب آنست که فایده تشبیه به مشبه به بر می‌گردد، با این ادعا که مشبه کامل‌تر و واضح‌تر از مشبه به در وجه شبه است.

مثل: كَأَنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ جَبِينُهُ. گویی روشنایی روز پیشانی اوست.

این نوع تشبیه برای الحاق کامل به ناقص و اصل به فرع به خاطر مبالغه در وجه شبه می‌باشد که بر خلاف عادت تشبیه است. اگر هر دو طرف تشبیه - مشبه و مشبه‌به - با هم مساوی باشند صاحب کتاب "جواهر البلاغه" معتقد است که آن را تشابه بدانیم نه تشبیه، به خاطر دوری از برتری دادن یکی از طرفین بر دیگری. "فَإِنْ تَسَاوَى حَسَنَ الْغَدُولِ عَنِ التَّشْبِيهِ إِلَى الْحُكْمِ بِالتَّشَابُهِ تَبَاغُذًا وَ احْتِرَازًا مِنْ تَرْجِيحِ أَحَدِ الْمُتَسَاوِيَيْنِ عَلَى الْآخَرِ"<sup>۲</sup>

در شعر شعرای خمرسرا، حال صوفی زمانی که در یاد خداوند غرق شده و قلبش از تمام آنچه که غیر خداست، فنا شده را به پیاله شراب تشبیه می‌کنند که با آنچه که در آن است، رنگ می‌پذیرد. این همان راز موجود بین شراب و پیاله آن و میان قلب صوفی و عارف و حضور خدا در آن می‌باشد.

۱- دیوان صاحب بن عباد، ص ۱۷۶.

۲- جواهر البلاغه، ص ۲۷۵.

خفیف و لطیف بودن جسم همانند روح پس از کمال تزکیه، یکی شدن و اتحاد آنها را به دنبال دارد، مثل اندراج شیشه در رنگ شراب. همان طور که گفته شد: رق الزجاج و .....  
و در این باره نیز گفته شده:

ثَقَلْتُ زجاجاتٍ أَتَنَّا فُرْعًا      حتى إذا ملئت بصرف الراح  
خَفَّتْ و كادتُ مُسْتَطِيرٌ عاحوتُ      و كذا الجُسومُ تَخَفُّ بِالْأرواحِ<sup>۱</sup>

" مولی عبدالرزاق در شرح آن گوید: مراد اینست که آن کسی که مکان و زمان برای او طی می شود تا آنکه هر جا را که بخواهد، بتواند حاضر شود. و در کوتاهترین زمانها بیآورد آنچه را که اراده نماید؛ و در هر جایی که بخواهد بتواند داخل شود؛ بنده ای است که جسمش را خفیف و لطیف نموده است، به جهت آنکه محفوف به جمع گردانیده است؛ همانند روح پس از کمال تزکیه. آنکس که نفس خود را تزکیه کند، به طوری که از هوای نفس در آن چیزی نماند، بدن و جسم وی با نور جمعیتش سبک می شود؛ مثل روح، و در این صورت سبک می گردد؛ و ظلمت و کثافت او، در نور روح و لطافت روح او مندرج می گردد، مثل اندراج شیشه در رنگ شراب همان طور که گفته شده است:

رق الزجاج و رقت الخمر      فتشابهها فتشا كل الامر  
فكانمما خمر و لا قدح<sup>۲</sup>      و كأنما قدح و لا خمر<sup>۲</sup>

لطافت می و جام، الهام از شعر زیبای عربی است که اگر فهمیده شود بسیاری از مسائل پیچیده فلسفی و عرفانی در زمینه وحدت وجود، وحدت در کثرت، کثرت در وحدت، ماهیات، تعینات و اعیان ثابت را می توان درک نمود.

شعر دلنشین صاحب بیانگر عشق مفرط او به پیاله و می بوده و در باب صفا و شفافیت باده مبالغه نموده و این همه را در میان امواجی از غرایز و محفلی از عواطف بیان می دارد. یکی بودن، یگانگی و اتحاد میان می و پیاله به طور زیبایی کاملاً مشهود و نمایان است.  
ما در این رباعی می بینیم که تنها صفای شراب و اعجاب و شگفتی آن توصیف نشده و

۱- شرح تائیه، صص ۴۲۶-۴۲۵.

۲- نقل از نور ملکوت قرآن، ج ۱، قسمت دهم.

بدان علاقه نشان داده نشده است؛ بلکه پیاله را نیز در زیباترین شکل آن تصویر نموده است. همچنین زیبایی این ابیات در این است که در قسمتی کوتاه ماده و معنی با هم جمع شده‌اند تا حدی که می‌توان اذعان کرد که شاعر به خوبی توانسته است عالم طبیعت و عالم ما بعدالطبیعه را با هم جمع کند و در عین حال قانون طبیعی و ناموس ادبی و جسم با روح در هم آمیخته‌اند و تمامی این قضایا چنان در اسلوبی کوتاه و مختصر، سهل و ممتنع بیان شده است که تمامی کتاب‌های فلسفی در بیان آن با آن همه شرح و توضیح عاجز مانده‌اند. این در حالی است که از ارزش و اعتبار ماوراءالطبیعه به خاطر آمیختگی آن با طبیعت نکاسته و آن را به سطح طبیعت پایین نیاورده و تنزل نمی‌دهد، بلکه برعکس بواسطه آن از سطح طبیعت فراتر رفته و آن را مظهري زیبا و دل انگیز برای ماوراءالطبیعه بیان می‌کند. شاعر با این روش، متافزیک را تا سطح فیزیک پایین نیاورده؛ بلکه برعکس، متافزیک را از سطح طبیعت بالا برده و مظهر درخشان ماورای طبیعت ساخته است، درست همانطوری که "سپینوزا" معتقد بود.

در این دو بیت غموض و پیچیدگی با تفسیری روشن و واضح از هر تعبیری بیان شده است و این شعر بیان می‌دارد که عالم طبیعی دارای مظاهر و تجلیات حقیقت و زیبایی حقیقی است.

در این رباعی احساس ولع به خمر و ملازمت آن با قدح و پیاله آن بیان شده است و مبالغه زیادی در توصیف صفای مدام و خلوص آن شده است.

مراد از خمر، حقیقت وجود حق تعالی و مراد از زجاج، قوالب امکانیه و ماهیت‌های نفس وجود انسانی است که به جهت درخشش و تألؤ و رقت و آینه بودن آیات و نشانه‌های خداوندی در ارائه ذات خود چه بسا آن ذات حق احدیت با شبکه‌های امکانیه وجود منبسط بر حقایق مشتبه شوند.<sup>۱</sup>

کسی که رؤیت و لقاء حق تعالی بر او غلبه یابد گویا غیر از حق قادر به دیدن و درک چیزی نیست و چنان جذب وحدانیت خداوندی و شهود او بر قلب، جان، روح و جسم خود می‌شود که منکر تمامی غیر او شده و همه‌ی موجودات محدود و فناپذیر و ماهیت‌های امکانیه را انکار می‌کند و چیزی جز وجود وحدت و صرف حضرت حق را مشاهده نمی‌کند.

رباعی فوق را می‌توان از زیباترین شعر عربی در زمینه تصوف به حساب آورد که زیبا،

۱- نقل از الشمس الساطعة، القسم التاسع.

شفاف، لطیف و روان بیان شده و در نهایت زیبایی و سلاست، عالم روح و عالم ماوراءالطبیعه را با انفعالات پیچیده خود بیان کرده است.

اگر خواسته باشیم که این دو بیت را به شیوه ادبی و یا فلسفی شرح نماییم، طبیعی خواهد بود که با این کار، سیمای شعر و زیبایی بیان را مسخ می‌نماییم، زیرا در پیچیدگی شعر اشاره‌هایی است که از هر فصاحت و شرح و تفسیری بلیغ‌تر است.

وقتی که هم شراب صاف و لطیف و هم جامی که شراب در آن قرار دارد، کاملاً شفاف باشد، به نظر می‌رسد که شراب و جام از نظر رنگ و شکل یک‌چیز بیش نیستند، در صورتی که به حکم عقل می‌دانیم که شراب و جام دو چیز مستقل‌اند. در این تمثیل - تمثیل جام و شراب - مراد از جام، اعیان ثابت و آثار و احکام آنهاست و منظور از شراب نیز مبدأ وجود می‌باشد و اجتماع آنها نیز به منزله وجود اعیان خارجی است.

تمثیل فوق بیانگر آن است که همان‌طور که شراب صاف و لطیف در ظرف‌ها و جام‌های شفاف ظاهراً به رنگ و شکل آنها در می‌آید در واقع به رنگ هیچ یک از آنها در نیامده و شکل هیچ یک را نپذیرفته است. حقیقت وجود حق هم که به صورت آثار و احکام اعیان ظاهر شده، این چنین است و با دگرگونی و شکستن آنها متغیر نمی‌شود و با وجود ظهورش در آن آثار و احکام متباین، متغیر و متکسر، وحدتش پایدار می‌ماند.

ابن عربی نیز به این تمثیل زیبای "صفای می و لطافت جام" در کتاب فصوص‌الحکم بخش "فص محمدی" استناد کرده و در موارد مختلف استفاده نمود. در این خصوص که خداوند بدون هیچ‌گونه تغییر و تحولی درخود بر قلوب بندگان تجلی می‌کند و تغییر و تحول ایجاد می‌نماید از این تمثیل استفاده کرده و می‌گوید: فالقلوب له كأشكال الأوعية للماء يشكل بشكلها مع كونه لا يتغير من حقيقته.

حرکت به سوی عدم، حرکت به سوی حقیقت انسان و کون و بی‌رنگی است که تمام رنگ‌ها از آن می‌آید. همچنین ابن عربی از قول جنید گفته است: لون الماء لون إنائه.

یعنی: رنگ آب، رنگ پیاله بلورین آن است.<sup>۱</sup>

اوج ابتکار و شاهکار شاعر زمانی احساس می‌شود که این ابیات را با شعرهای دیگری با هم مقایسه کنیم که چقدر مورد عنایت و توجه ادبا و عرفا قرار گرفته است. در این جا

۱- فصوص‌الحکم، ص ۷۳۳.



نمونه‌هایی از اشعار شعرای دیگر را در این خصوص بیان می‌کنیم. شاید نزدیک‌ترین و زیباترین این اشعار اختصاص به "زاهی"<sup>۱</sup> داشته باشد، کسی که هم‌زمان با صاحب می‌زیسته و در تأثیر این دو از هم بحث‌های زیادی شده است که آیا صاحب از زاهی تأثیر گرفته است یا بالعکس؟ و یا اینکه از هم تأثیر نپذیرفته و از همدیگر اقتباس نکرده‌اند و هر کدام مستقلاً این اشعار را سروده‌اند.

دو بیتی که زاهی سروده به شرح زیر می‌باشد:

و مُدَامَهُ كَضِيائِهَا فِى كَأْسِهَا      نَوْرٌ عَلَى فَلَکِ الْأَنَامِلِ بَارِعٌ  
رَقَّتْ وَ غَابَ عَنِ الزَّجَاجِ لُطْفُهَا      فَكَأَنَّمَا الْإِثْرِيقُ مِنْهَا فَارِعٌ<sup>۲</sup>

یعنی: شرابی که درخشش و تلالو آن در پیاله‌اش چنان نوری است که بر سر انگشتان طلوع کننده است. چنان رقیق شده که لطافت آن از پیاله‌اش پنهان گشته؛ گویی که از شدت لطافت ظرف از آن تهی و خالی است.

این مضمون همان مضمون و محتوای شعر صاحب می‌باشد، با این تفاوت که شعر صاحب بن عباد روان‌تر، سلیس‌تر و بدیع‌تر است؛ بدین خاطر شعر صاحب نقل محفل عرفا، حکما، ادبا و علاقه‌مندان شده است.

بحتری در این راستا می‌گوید:

يَخْفَى الزَّجَاجُ لَوْنَهَا فَكَأَنَّمَا      فِى الْكَأْسِ قَائِمَةٌ بَغَيْرِ إِنَاءٍ<sup>۳</sup>

یعنی: رنگ آن پیاله‌اش را پنهان می‌کند و گویی که آن در پیاله برپاست ولی بدون هیچ

۱- (علی بن اسحاق بن خلف مکنی به ابی‌القاسم و معروف به زاهی، شاعری مشهور و معروف که در تشبیهات و استعارات دستی توانا داشت و بیشتر اشعار خود را در مدح خانواده عصمت و طهارت سروده و مدایح ایشان را آشکارا می‌گفته است. در تمامی فنون رایج، شعر سرودها و اشعارش در همه جا مثل برق جلوه گر شده و به همین سبب به زاهی (یعنی درخشنده) ملقب شد. یا به دلیل انتساب به دهی است "زاه" نام از دهات نیشابور. تولدش در سال ۳۱۸ هجری و وفاتش در سال ۳۵۲ هجری (به نقل از ریحانة الأدب صص ۳۵۸ و ۳۵۷).

۲- ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳- دیوان بحتری، ج ۲، ص ۲۲۷.

گونه ظرفیست.

ابن المعتز در این خصوص چنین سروده است:

عَدَا بِهَا صَفْرَاءَ كَرَحِيئَةٍ      كَأَنْهَاهَا فِي كَأْسِهَا تَتَّقِدُ  
فَتَحْسَبُ الْمَاءَ زُجَاجًا جَرَى      وَتَحْسَبُ الْأَقْدَاحَ مَاءً جَمَدًا<sup>۱</sup>

شراب در پیاله‌اش طلایی رنگ گشته است؛ گویی که آن در پیاله‌اش فروزان و شعله‌ور می‌باشد. آب (شراب) را همانند شیشه می‌پنداری که جریان یافته و پیاله‌ها را آبی جامد می‌پنداری.

ابوالفضل الشکری<sup>۲</sup> گوید:

و الرِّاحُ فَوْقَ الرِّاحِ كَالْمَصْبَاحِ      فَرَطُ شُعَاعٍ وَالتَّهَابِ وَ ضِيَاءِ  
يَحْسَبُهَا النَّاطِرُ لِاتِّحَادِهَا      بِكَأْسِهَا قَائِمَةً بِبَلَا إِنَاءِ<sup>۳</sup>

یعنی: حباب‌های شراب بر روی هم از شدت تالُلُو و روشنایی نور همانند چراغی است که بیننده به خاطر اتحاد و یگانگی موجود میان شراب و ظرف آن گمان می‌کند که بدون کاسه و پیاله برپاست.

صنوبری گوید:

و مُدَامَةً عَلَتِ الْأُكْفُ كُتُوسَهَا      فَكَأَنَّهَا مِنْ دُونِهَا فِي الرِّاحِ  
وَ كَأَنَّهَا الْكَاسَاتُ فِيمَا بَيْنَنَا      مِنْ نُورِهَا يَسْبِخُنَ فِي ضَحَضَاحِ<sup>۳</sup>

یعنی: و چه بسا شرابی که آنگاه پیاله‌های آن در دست‌ها بالا آید گویی که از شراب خالیست. پیاله‌ها از تالُلُو و درخشش نور آن به نظر می‌آید که در آبی کم عمق جاری بوده و شنا می‌کنند.

مفهوم رباعی فوق را در ادبیات فارسی می‌توان این بیت‌ها از شیخ ابراهیم عراقی (فخرالدین ابراهیم همدانی) دانست که در یکی از ترجیعاتش که دارای یازده بند می‌باشد، گفته

۱- دیوان ابن معتز، ص ۱۸۸.

۲- ابوالفضل احمد بن محمد بن زید از شعرای مذکور در بیت‌مده‌الدهر، ج ۴، ص ۲۹ است.

۳- قطب السرور، ص ۳۳۳.

است:

أَمْ شُمُوسٌ تَهَلَّلَتْ بِعَمَامٍ	أَكُوْسٌ تَلَأَلَتْ بِمُدَامٍ
در هم آمیخت رنگ جام و مدام	از صفای می و لطافت جام
یا مدام است و نیست گویی جام	همه جام است و نیست گویی می
هر دو یکسان شدند نور و ظلام	چون هوا رنگ آفتاب گرفت
کار عالم از آن گرفت نظام	روز و شب با هم آشتی کردند
یا کدام است جام و باده کدام	گردانی که این چه روز و شب است
چون می و جام فهم کن تو مدام <sup>۱</sup>	سریان حیات در عالم

در تمامی ابیات فوق الذکر، شیشه‌ی شراب یا پیاله و قدح به خاطر صافی بودن شراب چنان با هم یکی شده اند که از هر سوی بدان بنگری همان زجاجه یا پیاله است بدون مدامه و شراب و یا این که "همه جام است و گویی نیست می".

نظیر این مضمون را می‌توان در دیوان ابن فارض یافت آن جا که می‌گوید:

و لَمْ يُبْقِ مِنْهَا الدَّهْرُ غَيْرَ حَشَاشَةٍ      كَأَنَّ خَفَاهَا فِي صُدُورِ النَّهْيِ كَتَمٌ<sup>۲</sup>

ابن فارض معتقد است که آن مدامه و شراب با گذشت زمان زیادی از آن، چنان پالوده و صافی شده است، با آن که در قدح می‌باشد گویی هیچ شرابی وجود ندارد و نیم وجودی از آن فقط باقی مانده است همانند زنده‌ای نیم جان. گذشت روزگار چیزی جز بقیه روانی از آن باقی نگذاشته است.

آری، چنان چه سالک قدرت در رؤیت حق و شهود یابد و با عنایت خاص خداوندی انیت را کنار بگذارد، می‌تواند (به کثرات حقیقیه که در حقیقت همان وحدت و انضمام و پیوستن به وحدت‌های اعتباری است) به وحدت حقیقی با معبود خویش برسد و این را می‌توان همان کثرت در وحدت و وحدت در کثرت دانست. در این صورت است که چنان یگانگی و یکپارچگی بین خالق و مخلوق به وجود می‌آید که هیچ تعارضی بین وحدت حقیقی و کثرت حقیقی نیست و وجود سالک فقط به اعتبار وجود حق در تمامی ظهورات و اطوارش می‌باشد.

۱- کلیات عراقی، ص ۱۲۳.

۲- دیوان ابن فارض، ص ۱۷۹.

با این قید، اگر سالک دم از وجود بزند مشکلی نخواهد بود و در غیر این صورت با توجه به ضعف شهودش و بقاء انیت خود نمی‌تواند به وحدت حقیقی با حق تعالی برسد؛ چرا که به قول شاعر:

تا بود باقی بقایای وجود      کی شود صاف از کدر جام شهود  
تاتودر فکر خودی‌حقرا به‌خود پوشیده‌ای      با چنین کفری ز کفر ما کجا داری خبر

یا به قول حافظ:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز  
آری، با برداشتن این حجاب و فنا کردن وجود خود است که سالک می‌تواند به مرحله‌ای برسد که:

همه جام است و نیست گویی می      یا مدام است و نیست گویی جام

یکی از ویژگی‌های عرفا در بیان افکار و آراء، سمبولیک و با رمز سخن گفتن است. زبان رمز به متکلم امکان می‌دهد مفاهیم و مضامین بلند را در قالب الفاظ فرودین و عامی به سیلان درآورد و ضمن آنکه اسرار کلام خود را به مخاطبان حقیقی خود ارائه می‌دهد، کوه‌نظران و ناهلان را از وصول به کنه معانی عاجز ساخته و در درک مقصود دچار تردید می‌نماید. خاصیت زبان سمبولیک آن است که توأم با رمز و کنایه و مجاز است و تا کسی با اسرار و اشارت‌های اهل دل آشنا نباشد، بشارت نکته‌های کلام آنان را در نخواهد یافت. بدون شناخت اصول عرفانی نمی‌توان آثار عرفانی و زبان خاص آن را به خوبی درک کرد. یکی از اساسی‌ترین اصولی که در شناخت امر عرفانی همه از آن باید تبعیت کنند، این است که: "هر ظاهری باطنی دارد". پس باید برای قضاوت هر دو جنبه موضوع مد نظر قرار گیرد، تا سوءتعبیرهای زیادی از آن نشود. از همین رو، زبان عرفان، زبانی جز نمادین و سمبلیک نمی‌تواند باشد، همانند تشابهات قرآن که چند معنا در بر دارد، کژدلان و گمراهان را به حیرت و ضلالت می‌افکند، اما پاکیزگان و راسخان در علم، کسانی که به حقیقت ره برده‌اند و در صراط مستقیم قرار گرفته‌اند، از طریق محکمت می‌توانند پی به تأویل آن برند. یکی از تعابیر رایج در لسان عرفا خصوصاً در قالب نظم، واژه بادیه با تمامی مترادفات و متعلقات مربوط به آن می‌باشد از قبیل: می، شراب، راح، صهبا، کأس، زجاج، صبوح، غبوق، دُرد، خمر، مدام و....

اگرچه واژه‌هایی چون "می، باده و شراب" ظاهری غلط انگیز داشته و با توجه به معنای ظاهر نتیجه‌ای جز عیش و نوش و مستی و لهو و لعب ندارند، اما در زبان سمبولیک استعمال این کلمات ضمن تشابهاتی با معنای ظاهر، اهدافی بلند و کاملاً متغایر با مفاهیم فوق را دنبال می‌کنند.

شراب ظاهر از انواع رجس و ام الخبائث و در شرع مقدس نجس و نوشیدنش حرام است، اما "می" عرفانی مقوله‌ای دیگر است، هرچند اثر آن هم مستی و بی‌خودی است، لیک مستی آن با مستی باده انگور تفاوت دارد؛ همان‌گونه که ساقی آن هم با ساقی دنیوی متفاوت است. ساقی باده حقیقی، ذات اقدس حق تعالی است. فیاض کریمی است که بی‌حساب می‌بخشد و روزی می‌دهد بدون اینکه پرسد و باز خواست کند حتی اگر بسیاری از بندگانش در گمراهی باشند؛ چون ماهیت شناخت او رزاقی و فیاضی است، او می‌بخشد و برای بخشیدنش هم دلیل نمی‌پرسد. شراب هم از عالمی دیگر است. آری، این همان شراب پاکیزه است که جلوه‌ای از آن در بهشت برین، نوشیدنی سعادت‌مندان است.

اشاره به آیه ۲۱ از سوره دهر است که می‌فرماید: وسقاهم ربهم شرابا طهورا. اگر نوشیدن خمر ظاهر حرام است به تعبیر ابن‌فارض نوشیدن خمر حقیقی گناه است: وقالوا شربت الاثم کلا و انما شربت التی فی ترکها عندی الاثم<sup>۱</sup> یعنی: گفتند آن چه نوشیدی گناه است، نه، بلکه آن چه می‌نوشم ترک آن گناه است. در این جا بی‌مناسبت نیست که به پاره‌ای از معانی و مفاهیم مصطلحاتی که در ابیات فوق به کار رفته است، در لسان عرفا اشاره کنیم:

**جام:** مجازاً به معنی شراب یا هرچه که در آن باشد (دهخدا، لغت نام).  
**جام** اشاره دارد به دل صوفی. عالم هستی را نیز به جام تعبیر می‌کنند چون فیض حیات را از صاحب حیات دریافت کرده است (اصطلاحات عرفانی و یکی پدیا).  
جام در اصطلاح به معنی دل عارف سالک می‌باشد که مالمال از معرفت است. گفته‌اند مراد از جام، بدن و از باده، تصفیه بدن است. عارف کامل از جام باده الهی نوشیده و سرمست از

۱- دیوان ابن‌فارض، ص ۱۸۴.

توحید می‌گردد.<sup>۱</sup>

مولوی گوید:

بیار جام که جانم زآرزومندی  
از آن شراب که گر جرعه از او بچکد  
زهی شراب و زهی ساغر و زهی ساقی  
فخر الدین عراقی نیز چنین گفته است:

گر ندانی که این چه روز و شب است  
سریان حیات در عالم  
یا کدام است جام و باده کدام  
چون می و جام فهم کن تو مدام<sup>۳</sup>  
در جام کن آن شراب احمر<sup>۴</sup>  
بشنو زبهار نو سقاهم

شراب: در اصطلاح تصوف عبارت از عشق و مستی که از جلوۀ محبوب حقیقی حاصل شود (دهخدا، لغت نامه).

شراب غلبۀ عشق را گویند و این مخصوص کاملان است که در نهایت سلوک، اخص‌اند.<sup>۵</sup>  
شراب به طور مطلق، کنایه از سکر محبت و جذبۀ حق است.<sup>۶</sup>

بس بکوش جامی و رطل گران بنوش  
از آن زلال مصفا وزان شراب طهور  
که یک دو جام از آن شوید حقیقت مرد  
ظلام عجب و رعونت غبار وهم و غرور<sup>۷</sup>

باده: شراب مسکری که از انگور تازه گیرند، خمر و می و مجازاً پیالۀ شراب خوردن است (دهخدا، لغت نامه).

باده از نام‌های شراب بوده و عشق را گویند، وقتی که ضعیف باشد و این عوام را باشد در

۱- فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۲۸۰.

۲- کلیات شمس تبریزی، ج ۱ ص ۴۰۵.

۳- کلیات عراقی، ص ۱۲۳.

۴- کلیات شمس، ج ۲، ص ۲۹۰.

۵- شرح گلشن راز، ص ۶۰۱.

۶- همان، ص ۴۹۸.

۷- دیوان عبدالرحمن جامی، ج ۲، واسطه العقد، ص ۲۳۱.

بدایت سلوک (به نقل از فخر الدین عراقی، اصطلاحات صوفیه، ذیل باده). در اصطلاح منظومات عرفانی، باده و می، غلیان عشق ناشی از بارقات متواتر است و از این روی گاه باده عرفان گفته‌اند.<sup>۱</sup>

حافظ گوید:

چه ملامت است آن را که چنین باده خورد      این نه عیب است بر عاشق رند و نه خطاست  
باده نوشی که در او روی و ریایی نبود      بهتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست<sup>۲</sup>

مولوی گوید:

باده ده آن یار قدح باره را      یارترش روی شکر پاره را  
خیره و سرگشته و بیکار کن      این خرد پیرهمه کاره را<sup>۳</sup>

**پیاله:** مجازا نبید و در اصطلاح سالکان کنایه از محبوب است و گفته‌اند هر ذره از ذرات موجودات پیاله‌ای است که از آن مرد عارف، شراب معرفت نوشد و به معنای صفای ظاهر و باطن آمده است که هرچه در او باشد ظاهر گردد (دهخدا، لغت نامه).

حافظ گوید:

ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت      این نقش‌ها نگر که چه خوش در کدوبست<sup>۴</sup>

**می:** شراب انگوری و مطلق شراب، جام و پیاله‌ی شراب (دهخدا، لغت نامه).

**می:** ذوقی که بر اثر یاد حق در دل صوف پیدا شود و او را سر مست گرداند. همچنین به معنای نشاء ذکر و جوشش عشق نیز هست (اصطلاحات عرفانی و یکی پدیا).

غلبه عشق را گویند (به نقل از فخر الدین عراقی، اصطلاحات صوفیه، ذیل می) گاهی به معنی ذوقی است که از دل سالک بر آمده و او را خوشبخت گرداند (ص ۷۵۱).

مولوی گوید:

ای می فروش این ده‌ساغر به دست من‌ده      من ننگ را شکستم وز عار توبه کردم

۱- همان، ص ۱۸۸.

۲- دیوان حافظ ص ۱۷.

۳- کلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۹۵.

۴- دیوان حافظ، ص ۲۴.

مانند مست صرع، بیرون زچار طبعم از گرم و سرد و خشکی هر چار توبه کردم<sup>۱</sup>  
عراقی گوید:

هر که را جام می بدست افتاد رند و قلاش و می پرست افتاد  
دل و دین و خرد زدست بداد هر که را جرعه‌ای بدست افتاد  
چشم میگون یار هر که بدید ناچشیده شراب مست افتاد<sup>۲</sup>  
جامی نیز می گوید:

خواهیم به یک جرعه می از خویش خلاصی از پیر مغان نیست جز این ملتمس ما  
از پای خم آلوده لب از می چو بیفتیم رانند ملائک به پر خودمگس ما<sup>۳</sup>

قدح: کاسه، در اصطلاح تصوف، وقت و مجازا به معنی شراب است (دهخدا، لغت نامه).  
قدح: وقت را گویند. اشاره دارد به وقت و هنگام تجلی. موطن تجلیات آثاری و قابل مشاهده هست

(اصطلاحات عرفانی و یکی پدیا).

مستی و محو انسان از این شراب به معنای لایعقلی و جنون نیست، بلکه عارف با نوشیدن آن از انانیت و خودی رهیده و به تعبیر خواجه شیراز به فرزنگی و عقل حقیقی دست می‌یابد:

صوفی مجلس که دی جام و قدح می شکست باز به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد<sup>۴</sup>  
روزگاری است که دل چهره مقصود ندید ساقیا آن قدح آینه کردار بیار  
دلق حافظ به چه ارزد به می اش رنگین کن وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار<sup>۵</sup>

و معتقد است در سرای آخرت نیز از شراب کوثر و حور بی نصیب نخواهد بود:

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می طامات تا به چند و خرافات تا به کی

۱- کلیات شمس تبریزی، ج ۱، ص ۵۹۹.

۲- دیوان عراقی، ص ۶۰.

۳- دیوان عبدالرحمن جامی، ج ۱، غزل ۶۸، ص ۲۲۹.

۴- دیوان حافظ، ص ۱۳۲.

۵- همان، ص ۱۹۳.



فردا شراب کوثر و حور از برای ماست و امروز نیز ساقی مه‌روی و جام می<sup>۱</sup>  
خمر: غلبه عشق بر دل صوفی است که رسوایی به بار آورد (اصطلاحات عرفانی و یکی  
پدیا).

ابرارک یشربون خمیرا فی ظل سخایک المخیر<sup>۲</sup>  
این خمر مادی نیست و به تعبیر ابن‌فارض:  
صفاء ولا ماء ولطف ولا هوا ونور ولا نارو روح ولا جسم<sup>۳</sup>

یعنی: صفا و طراوت است، اما آب نیست و لطافت است، اما هوا نیست، نور است و آتش  
نیست و روح است و جسم نباشد.

با دید گسترده‌تری می‌توان ادعا کرد که تمامی عالم در حال نوشیدن می حضرت حق و در  
حال مستی، وجد، شادی و طرب هستند؛ چرا که عنایات و فیوضات او دائمی و فراگیر بوده و  
هر کس به اندازه ظرفیت وجودی خود از آن کسب فیض می‌کند.  
و ابن‌فارض مصری در خمیره مشهور خود می‌گوید:

شربنا علی ذکر الحیب مُدامه سکرنا به من قبل ان یخلق الکرم<sup>۴</sup>

یعنی: به یاد یار شرابی نوشیدیم و از آن سرمست شدیم، پیش از آنکه درخت انگور خلق  
شده باشد.

پس همه عالم در وجد و شور و مستی است و این ترجمان این آیه قرآن است که "یسبح  
لله ما فی السموات و ما فی الارض" (سوره جمعه، آیه ۱).

این همان شراب و باده‌ای است که حافظ به تصریح خود از آن نوشیده و آثارش را دریافته  
و اشعار او ترجمان این باده پیمایی و شرابخواری و تبعات این اکسیر ازلی است:  
خرم دل آن که همچو حافظ جامی ز می الست گیرد<sup>۵</sup>

۱- همان، ص ۳۳۳.

۲- کلیات شمس، ج ۴، ص ۶۰.

۳- دیوان ابن‌فارض، ص ۱۸۲.

۴- دیوان ابن‌فارض، ص ۱۷۹.

۵- دیوان حافظ، ص ۱۱۵.

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی      گر چه ماه رمضان است بیاور جامی<sup>۱</sup>

در اینجا به برخی از تبعات این اکسیر ازلی مختصر و گذرا اشاره می‌نماییم:  
**درک حقایق و درست‌اندیشی:** خاصیت شرب شراب الهی خرابی انیت و زدودن  
کدورت‌های ریا و خودبینی است. نوشنده‌اش را از رذایل و صفات ذمیمه می‌رهاند؛ در نتیجه  
فضائل را کسب می‌کند:

می نیک کند خوی دل آزاران را      پاکیزه کند سیرت می خواران را  
راهی بنماید بسوی عزم درست      در جستن مطلوب طلبکاران را<sup>۲</sup>

سالک با نوشیدن می به مرحله شهود می‌رسد، چون دل از زنگارهای خودبینی و انانیت  
شسته و همچون آینه‌ای شفاف حقایق را در خود منعکس می‌سازد.  
با نوشیدن می، موانع خطا و لغزش اندیشه از میان می‌رود و از بزرگ‌ترین این موانع هوای  
نفسانی و خودبینی است که باده آن را می‌زداید. نضح فکری و عقلانی هم در سایه شرب خمر  
خام حاصل می‌شود:

ساقی ارباده ازاین دست بجام اندازد      عارفان را همه در شرب مدام اندازد  
زاهد خام که انکار می و جام کند      پخته گردد چون نظیر می خام اندازد<sup>۳</sup>

### آسودگی از اندوه و حل مشکلات، زدودن اندوه و غم از خاطر آدمی:

ابن‌فارض مصری گوید:

فما سکت و الهمّ یوما بموضع      كذلك لم یسکن مع النغم الغم<sup>۴</sup>

یعنی: چون روزی باده آمد غم کنار رود همان گونه که اندوه با آواز یک جا قرار نمی‌گیرد.

بیا ساقیا ساغر می بیار      فلک وار دور پیایی بدار

۱- همان، ص ۳۶۳.

۲- لوامع جامی، ص ۳۹۰.

۳- دیوان حافظ، ص ۱۱۶.

۴- دیوان ابن‌فارض، ص ۱۸۴.

از آن می که آسایش دل دهد      خلاصی ز آرایش گل دهد<sup>۱</sup>

هر چقدر می تلخ تر و قوی تر باشد، خاصیت آن برای رهایی از شر و شور دنیا بیشتر است:

شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش      که تا یک دم بیسایم ز دنیا و شر و شورش

بیاتادر می صافیت راز دهر بنمایم      به شرط آنکه نمایی بکج طبعان دل کورش<sup>۲</sup>

شاید این تلخی کنایه از مقدمات وصل باشد که معمولاً عاشق را دچار مشکل می سازد و در گذر از انانیت و هوای نفس عزم و اراده ای راسخ توأم با مرارت از او می طلبد، اما چون به وصال رسید و از می عشق نوشید به لذت و آرامش دست می یابد.

مفهوم عام این آسودگی در قرآن به عنوان اطمینان قلب یا سکینه آمده که در سایه ذکر حضرت حق نصیب انسان می شود: *الا بذكر الله تطمئن القلوب* (سوره رعد، آیه ۲۸).

**پاکی و طهارت:** چون باده عرفانی ما سوای معشوق را از دل و جان آدمی می زداید، به سالک طهارت نفس می بخشد؛ زیرا اساس لغزش ها و آلودگی ها دنیا پرستی و حب نفس است. خاصیت باده آن است که این تعلقات را برکنده و حب حقیقی را در حرم دل جایگزین می کند.

مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی      که گفته اند نکویی کن و در آب انداز

بیار از آن می گلرنگ مشک بو جامی      شرار رشک و حسد در دل گلاب انداز<sup>۳</sup>

اصرار دارد که این می حداقل چهل شبانه روز در ظرف دل جای گیرد تا انسان به طهارت برسد:

سحرگه رهروی در سرزمینی      همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آن گه شود صاف      که در شیشه برآرد اربعینی<sup>۴</sup>

**حیات و جاودانگی:** حیات حقیقی و ابدی در پرتو شرب باده الهی حاصل می گردد:

۱- هفت اورنگ، جامی، ج ۲، خردنامه اسکندری، ص ۴۳۶.

۲- دیوان حافظ، ص ۲۱۵.

۳- دیوان حافظ، ص ۲۰۴.

۴- همان، ص ۳۷۶.

ابن فارض مصری گوید:

فلا عیش فی الدنيا لمن عاش صاحبیا و من لم یمت سکرا بها فاته الحزم<sup>۱</sup>

یعنی: هر که در دنیا بیدار بزید (از سکر به دور باشد) او را عیشی مباد و هر که مست نمیرد، دوراندهی از او فوت گردد.

حافظ چنین خوش سراید:

آن کس که بدست جام دارد سلطانی جام جم مدام دارد

آبی که خضر حیات از او یافت در میکده جو که جام دارد

سر رشته جان به جام بگذار کاین رشته از او نظام دارد<sup>۲</sup>

**کامرانی و سعادت:** کسی که از باده عشق نوشد به سعادت دست یابد، چون از تمام بلایا و مصایب رهیده و از مکر آسمان ایمن گشته است.

ابن فارض در این راستا چنین سروده است:

و فی سکره منها ولو عمر ساعة تری الدهر عبدا طائعا ولک الحکم<sup>۳</sup>

یعنی: در مستی آن (می) هر چند اگر به اندازه لحظه‌ای باشد، روزگار را برده‌ای مطیع بینی و حکم از آن توست.

حافظ هم با همین مضمون سروده است:

بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان ایمن بلعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش<sup>۴</sup>

لذا شارب این باده به بانگ بلند فریاد می‌دارد:

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که شد کار جهان به کام ما<sup>۵</sup>

**مستی و بی خودی:** اگر سالک از شراب معنوی بنوشد مست و بی خود می‌شود، زیرا محو

۱- دیوان ابن فارض، ص ۱۸۵.

۲- دیوان حافظ، ص ۹۱.

۳- دیوان ابن فارض، ص ۱۸۴.

۴- دیوان حافظ، ص ۲۱۵.

۵- دیوان حافظ، ص ۹.

جمال ذات معشوق شده و خود را نمی‌بیند، از خود و تعینات خود رها می‌شود:

ساقیا در ده آن شراب کهن  
که حباب وی است ساغر و جام  
پرده بردار و بی خودم گردان  
تا ببیند عیان چه خاص و چه عام<sup>۱</sup>

در این صورت هرگز گمراه نگردد:

هرکس که نهد به دست جام می ناب  
گردد کفش از عکس می ناب خضاب  
در ظلمت شب گم نکند راه صواب  
بنهاده به کف مشعله عالمتاب<sup>۲</sup>

این نمونه‌هایی از تبعات همان اکسیر ازلی و باده الهی است ما به همین مقدار بسنده

می‌کنیم و:

" تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل "

---

۱- دیوان جامی، ج ۱، فاتحه الشباب، ص ۱۴۵.

۲- لوامع جامی، ص ۳۸۵.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، تصحیح جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱ ش/ ۱۴۲۳ ق.
- ۳- ابن فارض، دیوان، شرح مهدی محمد ناصرالدین، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۹۹۰ م.
- ۴- ابن فارض، دیوان، شرح النابلسی و البورینی، جمعه الفاضل اللبنانی، الطبعة الأولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۳ م.
- ۵- ابن المعتز، دیوان، شرح مجید طراد، چاپ بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۴ م.
- ۶- بحتری، دیوان، شرح حنا الفاخوری، چاپ بیروت، ۱۳۲۹ هـ / ۱۹۱۱ م.
- ۷- جامی، عبد الرحمن، دیوان اشعار، ۲ ج، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸ هـ ش.
- ۸- جامی، عبد الرحمن، بهارستان و رسائل، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۹ هـ ش.
- ۹- جامی، عبد الرحمن، مثنوی هفت اورنگ، ۲ ج، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸ هـ ش.
- ۱۰- حافظ شیرازی، دیوان، دکتر غنی و قزوینی، نشر فروغ، چاپ ۱، ۱۳۶۸ هـ .
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵ هـ .
- ۱۲- سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، چاپ ۳، طهوری، تهران ۱۳۶۲ هـ .
- ۱۳- د.الشرقاوی، حسن محمد، الفاظ الصوفیه و معانیها، دار المعرفة الجامعیة الاسکندریة، ۱۹۸۳ م.
- ۱۴- شمس تبریزی، کلیات، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، جلد ۱، انتشارات طلایه، تهران ۱۳۸۰ هـ .
- ۱۵- صاحب بن عباد، دیوان، تحقیق الشیخ محمد حسین آل یاسین، الطبعة الثانية مكتبة النهضة بیروت، ۱۹۷۴ م.
- ۱۶- عراقی، ابراهیم، کلیات عراقی، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، چاپ ۶، انتشارات سنائی، ۱۳۷۰ هـ .
- ۱۷- عراقی، فخر الدین ابراهیم، دیوان عراقی، نشر علم، ۱۳۸۴ هـ .

- ۱۸- عراقی، ابراهیم، *کلیات عراقی*، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، انتشارات سنائی، چاپ احمدی، ۱۳۶۸ هـ .
- ۱۹- الکاشارنی، عبد الرزاق، *معجم اصطلاحات الصوفیة*، تحقیق و تعلیق د. عبد العال شاهین، الطبعة الثانية، دار المنار، ۱۴۲۵ / ۵ / ۲۰۰۴ م.
- ۲۰- القیروانی، الرقیق، *قطب السرور فی وصف الأنبذة و الخمر*.
- ۲۱- لاهیجی، شیخ محمد، *شرح گلشن راز*، انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۲۲- مدرس، محمد علی، *ریحانة الأدب*، جلد ۱، انتشارات خیام، ۱۳۷۴ هـ .
- ۲۳- مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانة الأدب*، جلد ۱، چاپ ۴، ۱۳۰۴ هـ .
- ۲۴- مولوی، جلال الدین، *کلیات شمس*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، تهران، چاپ دوم.
- ۲۵- د. نصر، عاطف جوده، *الرمز الشعری عند الصوفیة*، الطبعة الثالثة، دار الاندلس بیروت- لبنان، ۱۹۸۳ م.
- ۲۶- الهاشمی، أحمد، *جواهر البلاغة*، الطبعة الثانية، مكتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۲۷- کتاب *نور ملکوت قرآن*، جلد ۱، قسمت دهم.
- ۲۸- کتاب *الشمس الساطعة*، القسم التاسع.
- ۲۹- اصطلاحات عرفانی ویکی پدیا.

30- info@Maaref islam.com

31- www. Maaref islam.org

32- fa.wikipedia.org

